

گفتمان و سیاست*

پاول شیلتون، کریستیناشفنو / مصطفی یونسی

چکیده

نسبت میان زبان و سیاست در دوره تجدد برجستگی خاصی پیدا می‌کند، هرچند با تمرکز دوره کلاسیک بر سیاست، زبان از نظر دور نشده است، اما میان این دو گسستی پارادایمی وجود دارد. در دوره تجدد از نسبت ایندو چند متغیر وجود دارد:

۱- نسبت سیاست با فلسفه زبان. در اینجا عمدتاً دیدگاههای فلسفه تحلیلی زبان به پساساختارگرایی و روان شناسی اجتماعی

* متن حاضر ترجمه و کوتاه شده مقاله زیر است:

Discourse and Politics, Paul Chilton and Christina Schäfner, in "Discourse as Social Interaction" by T. A. Van Dijk (ed.) London: Sage Publications - 1997.

PP. 206 - 227.

قابل ذکر است.

- ۲- نسبت سیاست با زبان شناسی. در این عرصه شاهد سه سنت یا رهیافت انگلیسی زبان، فرانسوی و آلمانی با تمایز است و ارتباطاتی چند هستیم.
- ۳- تحلیل زبان شناختی گفتار سیاسی. در این تعبیر به کارکردهای استراتژیک متن سیاسی و سطوح زبان شناسی توجه می شود که تمرکز عمده مولفین مقاله نیز بر این تعبیر از رابطه سیاست و زبان قرار دارد. کارکردهای استراتژیک متن شامل: اجبار، پنهان کاری، مقاومت و اعتراض و مشروعیت سازی - مشروعیت زدایی بود، و.... سطح زبان شناسی عبارتند از: معنا و پراگماتیک.



۱- مقدمه

برخی از فلاسفه و از جمله دکارت، انسان را اساساً موجودی زبانی می دانند. اما از طرف دیگر ارسطو انسان را موجودی سیاسی تعریف می کند. بدون شک هر دو نظر بخشی از حقیقت را بیان می دارند. تحلیل گر گفتمان سیاسی (از وجه فلسفی) خواهد گفت هر یک از تعاریف فوق در بردارنده دیگری نیز هست. مطمئناً سیاست بدون زبان انجام پذیر نبوده، و کاریست زبان در هیأت گروه های اجتماعی به سیاست (به معنای موسع آن) ختم می شود.

هرچند مطالعه زبان در رشته های علوم سیاسی نقش محوری ندارد، اما برخی فلاسفه سیاسی که آگاهی خود از اهمیت زبان را نشان داده اند. در رشته های مرتبط با زبان نیز مطالعه سخنوری - هنر اقناع زبانی از نظر نویسندگان یونانی و رومی نوعی علم سیاست محسوب می گردد. در دولت شهر یونانی و امپراطوری روم سنت سخنوری باعث تربیت سخنورانی شد که کارکردهای عمومی (و از آن جمله سیاسی) را بر عهده داشتند و ابزاری نیز برای مشاهده انتقادی رفتار سیاسی - زبانی فراهم ساخت. در اواخر قرن بیستم نیز گسترش وسایل چاپی و الکترونیکی نشانگر آن است که مردم در معرض انواع پیامهای زبانی قرار دارند، که بخش عمده آنها ماهیتاً سیاسی (البته

سیاسی مقوله‌ای تفسیربردار می‌باشد) هستند. حجم پیامهای سیاسی دلالت‌های مهمی دربردارد:

۱- افزایش فرصت دریافت، تفسیر و نقد نوشتار و گفتار سیاسی،
 ۲- نیاز به آگاهی و ارزیابی انتقادی آنها.

شاید گفته شود که توانایی برخورد انتقادی با گفتمان سیاسی امری طبیعی بوده، و نیازی به پژوهش‌های عمیق آکادمیک ندارد. در مقابل این دیدگاه دو استدلال ذیل قابل طرح است:

اول، کاوش رفتار انسان. با وجود اینکه از برخی جهات یادگیری انسان امری طبیعی است اما این امر سود و نفع مطالعات روانشناسانه ادراک یا فرآیند آموزش را نفی نمی‌کند. بر همین قیاس گفتمان سیاسی شکل پیچیده‌ای از فعالیت انسان بوده و فی نفسه نیازمند بررسی می‌باشد.

دوم، بحث اخلاقی: به نظر بسیاری از شارحین و مردم عادی، سیاستمداران و نهادهای سیاسی با کار بردهای افناعی یا اغوایی زبان که عموم از آن چندان اطلاعی ندارند تقویت شده و ادامه حیات می‌دهند. سخنورانی نظیر اینزوکراش افلاطون و سیسروگمان داشتند که سخنگویان می‌توانند با گفتار دروغین شهروندان را گول بزنند. در قرن بیستم نیز ایده دستکاری کامل زبانی در گفتمان سیاسی به صورت داستانی در کتاب "۱۹۸۴" اورول مطرح گردید. در کل می‌توان گفت که دو استدلال فوق الذکر در جهت تحلیل گفتمان سیاسی به کنجکاوی فکری و دغدغه‌های حیوانات سیاسی کمک خواهند رسانید.

۲- سیاست و گفتمان سیاسی

الف) علم سیاست و فلسفه زبان

در فلسفه سیاسی معنای واژه‌ها باعث مشکلات و نگرانی‌هایی بوده و هست. برای نمونه سؤالاتی درباره معنای دموکراسی، برابری، آزادی، و... موضوعات مکرر بحثها می‌باشند.

پیشتر گفته می‌شد که برای این اصطلاحات معنایی درست True وجود دارد (سرجرج لوئیس ۱۸۹۸)، که این نظر در بخش عمده قرن بیستم غلبه داشت. بسیاری از

علمای سیاسی متأثر از اثبات‌گرایی منطقی و حلقه‌وین در پی آن شدند که زبان سیاسی را از ابهام و سردرگمی نجات و خلاص کنند. جالب آنکه همین ایده را در قرن ۱۷ و نزد هابز (مؤسس علم سیاست مدرن) نیز مشاهده می‌کنیم. در نیمه دوم قرن بیست رهیافتی نسبی‌گرایانه تر ظاهر می‌شود. مثلاً سارتوری (۱۹۸۴) رهیافتی منعطف داشته، و در عین حال این ایده که مفاهیم سیاسی در نسبت با زبان جامعه‌سیاسی بوده و از این رو جدال برانگیزند، در آثار گالی (۱۹۵۶)، کانلی (۱۹۷۴)، لوکس (۱۹۷۵) و بال و دیگران (۱۹۸۹) مورد توجه قرار می‌گیرد. تحول مذکور تحت تأثیر ویتگنشتاین متأخر (۱۹۵۳)، آستین (۱۹۶۲) و سرل (۱۹۶۹) و این مهم که زبان در واقع یک شکل کنش است، قرار دارد.

ب) پسا ساختارگرایی و شالوده شکنی

در دهه ۱۹۸۰ دانشکده‌های سیاست و روابط بین‌الملل در انگلیس و آمریکا تحت تأثیر فلسفه اروپای قاره‌ای قرار داشتند. نفوذ اصلی از جانب فیلسوف اجتماعی فرانسه میشل فوکو بود اگر چه که با مفهوم سروکار داشت (که شامل اعمال زبانی نیز می‌شود) ولی توصیف زبان شناختی کافی از آن ارائه نمی‌دهد. آثار ژاک دریدا مفهوم ساخت شکنی را تقویت و تعابیر نسبی‌گرایانه را تشدید کرد. در عین حالیکه متن برای وی حایز اهمیت است اما از چارچوب نظری زبان‌شناسی استفاده نمی‌کند. در این ارتباط بسیاری از دانشمندان سیاسی اصطلاحات بحث سیاسی و نیز فرآیندهای سیاسی را از طریق نوشتار و گفتار قابل ساخته شدن و انتقال می‌دانند.

ج) رهیافتهای روان‌شناختی - اجتماعی

در هماهنگی با تحولات فوق‌الذکر رهیافتهای متج از روان‌شناسی اجتماعی، با کاربست روشهای کمی و کیفی مترصد طرح و تصویر جنبه‌های غیر عقلانی و غیر علنی رفتار سیاسی شدند. هارولد لاسول متأثر از زبان‌شناسی مردم‌شناختی ساپیر و معادل گرفتن علم سیاست با علم قدرت به پژوهشهای کمی درباره کار ویژه‌های سیاسی زبان دست یازید. وی با تمایز تحلیلی میان نحو، سبک و علم معنا (برحسب شعارها و سبلهای سیاسی) بر مرز آخری تمرکز می‌نماید (لاسول و دیگران ۱۹۴۹). رهیافت

دیگر بررسی اسطوره‌های سیاسی و بعد نمایشی و سمبلیک فرآیندهای سیاسی می‌باشد (ادلمان ۱۹۶۴ و ۱۹۷۱).

برخی علمای سیاسی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بدنبال تبیین‌های تجربی کمیّت پذیر درباره رفتارهای زبانی - سیاسی رفتند. به نظر آنها ارتباط فرآیند ساده‌کدگذاری - کدگشایی است (گرابر ۱۹۷۶). در ارتباط با ایدئولوژیهای سیاسی و جنگ بین الملل نیز رهیافت کمی معنای مورد استعمال قرار گرفت (اسگود ۱۹۷۹، لیئس ۱۹۶۳، تتلاک ۱۹۸۵). این قبیل پژوهشها از روشهای روان شناسی سود جسته ولی در عین حال به مانند دیدگاه فلسفی فاقد دقت توصیفی نیست.

۳- زبان شناسی و گفتمان سیاسی

زبان شناسان با برخی از دیدگاههای فوق همراهی دارند. مثلاً دیدگاه انتقادی و موضع عام معرفت شناختی که ساخته شدن واقعیات سیاسی را از طریق و در گفتمان می‌داند، را می‌پذیرد. البته در مقابل برخی نیز بر عینیت امر سیاسی تأکید می‌کنند (ویلسون، ۱۹۹۰)، تفاوت بارز زبان شناسان از همکاران خود در دانشکده‌های سیاسی استفاده از روشها و نظریات برخاسته از زبان شناسی در پژوهشهایشان می‌باشد. تنوع رهیافتهای مورد استفاده شاید حیرت‌انگیز باشد. مضافاً آنها به انواع و اقسام مسایل و پدیده‌های سیاسی توجه دارند. به منظور تصویر نسبی این تنوع به سه دسته منابعی که فی نفسه گفتمانی بوده و به ویژگیهای تاریخی کشورها و فرهنگهای خاص مرتبط‌اند اشاره می‌شود.

الف) رهیافتهای فرانسوی

شاخصه مکتب فرانسوی ترکیب و اجتماع علمای سیاسی، فلاسفه سیاسی (عمدتاً مارکسیست) و زبان شناسی نوع فرانسوی است. در این میان دو گرایش عمده و مهم روش شناختی به چشم می‌خورد:

۱- واژه سنجی سیاسی *Political Lexicometry* که رهیافتی آماری با کمک کامپیوتر بوده و توسط مرکز واژه‌سنجی و متون سیاسی (۱۹۶۷) مطرح شده است. روش مذکور با ایجاد مجموعه‌ای متون جداگانه براساس بسامدهای نسبی آنها را مقایسه می‌کند

(برای خلاصه این روش به بونافو و تورنیه مراجعه شود). می‌توان گفت روش واژه‌سنجی مناسب سؤالات تاریخی و کلان‌جامعه‌شناختی گفتمان سیاسی است. برای مثال بررسی بسامد نسبی کلمات کارگر و دستمزد در بین اتحادیه‌های کارگری فرانسه فرق داشته و این امر نشانگر ایدئولوژیهای مختلف سیاسی، و تغییر بسامد در طول زمان (اوایل دهه ۱۹۷۰ و اواخر دهه ۱۹۸۰) دلالت بر تأثیر تغییرات تاریخی در ایدئولوژیهای سیاسی دارد (گروه سن لکو ۱۹۸۲، بونافو و تورنیه ۱۹۹۵). اما به اعتراف گروه سن کلو مطالعات کمی صرفاً داده‌هایی خام برای تحلیل تفسیری سیاسی هستند.

۲- گرایش متدولوژیک دوم با گروه سن کلو اشتراکاتی داشته و دارای تنوع است. عده‌ای متأثر از تحلیل مارکسیستی آلتوسر (۱۹۷۰) درباره جامعه بوده و بر مفهوم دستگاه دولت تأکید می‌کنند (پشو ۱۹۷۰، ۱۹۹۰). نظریات این عده با رهیافت گفتمانی که پدیده سیاسی دولت را مجموعه پیچیده‌ای از گفتمانها و خالق که سوزدهای سیاسی می‌داند، سازگاری دارد و مفهوم دیگر "صورت بندی گفتمان" است که از فوکو اخذ شده (۱۹۷۱). اما باید گفت مفاهیم انتزاعی فوق با تحلیل مشروح زبان شناختی ترکیب می‌شوند. بعضی از محققین الگوهای سخنوری (مثلاً در مبارزات ریاست جمهوری ۱۹۸۸ و ۱۹۹۵) را مورد کاوش قرار می‌دهند (گروه سن کلو ۱۹۹۵). در کنار حضور زبان‌شناس فرانسوی بنونیست (۱۹۷۴/۱۹۶۶) که اثرش در مورد (پاره‌گفته یا گفتمان) بر پدیده‌های اشارت‌گر تمرکز دارد، نقوذ پراگماتیک انگلوساکسونی (کنشهای گفتاری، پیامدهای مکالمه‌ای و نسبتها) قابل توجه می‌باشد. این چارچوب، تحلیل گر ماهری چون آشار که (برخی از عناصر چهارچوب کلی آلتوسری را قبول دارد) را به تبیین مشروح و مفصل کارکرد سیاسی طیف گسترده‌ای از متون قادر می‌سازد (آشار ۱۹۹۵).

ب) رهیافتهای آلمانی

تحلیل زبان، متون و واژگان سیاسی در آلمان حاصل مسایل و منافع سیاسی آلمان (خصوصاً گذشته تاریخی فاشیسم و تقسیم سیاسی دو آلمان) می‌باشد. در پژوهش زبان فاشیسم تمرکز بر واژگان است؛ به عبارت دیگر توجه به معانی خاص آنها و استفاده یا سوءاستفاده از آنها (کمپور ۱۹۷۵). مضافاً گفته می‌شود که زبان رایش سوم را به اشکال زبانی نمی‌توان تعریف کرد بلکه براساس کارکردها باید به این مهم دست یازید. زبان

ناسیونال - سوسیالیستی پدیده‌ای اجتماعی بوده و دارای اعمال گفتمانی می‌باشد (الیس ۱۹۸۹). در چهارچوب تحلیل گفتمانی - تاریخی، الگوهای توجیح (نظیر کنایه، انکار، تسکین) را برای مثال در گفتار سیاستمداران اتریش درباره پدیده نازیسم می‌توان مشاهده کرد (وداک ۱۹۸۹، وداک و متس ۱۹۹۰).

در مطالعه زبان دو کشور آلمان شاهد تحول از تحلیل زبان شناختی و ازه محور به تحلیل ارتباطی متن - وکنش محور هستیم. جهت مقایسه ساختار معنای واژگان سیاسی در آلمان غربی و شرقی مفاهیم *Ideologie Gebundtheit* پدیده مرز بندی ایدئولوژی و *Ideologische Polysemie* چند معنایی ایدئولوژیک مطرح و بر غالب پژوهشهای دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ حاکم شد.

حوزه مهم دیگر پژوهش تأمل انتقادی در مورد کاربرد استراتژیک کلیه وازه‌های سیاسی جهت دستیابی به مقاصد خاص سیاسی می‌باشد. تحت عنوان "مبادلات معنایی" و "انتقال مفاهیم"، عملیات استراتژیک با کلمات مورد تحلیل قرار گرفتند: ریودن اصطلاحات رقیب سیاسی جهت معنایی جدید دادن، یا نسبت دادن یک ارزش به حزبی سیاسی به صورتی که در نهایت حزب مترادف با آن ارزش شود (کلاین ۱۹۸۹، بورکهارت و دیگران ۱۹۸۹، لیتکه و دیگران ۱۹۹۱).

برخی از پژوهشگران (متأثر از پراگماتیک انگلوساکسونی، تحلیل مکالمه و پژوهشهای رسانه‌ای) اصول سازمانی کنشهای زبانی (جهت طرح، اعمال گفتاری، پیامدهای مکالمه‌ای) را که در مصاحبه با سیاستمداران، گفتارهای سیاسی و مباحث تلویزیونی وجود دارد، مورد بررسی قرار داده‌اند. (هالی ۱۹۹۰). هرینگر (۱۹۹۰) و کریس (۱۹۹۲) ساختارهای گفتار سیاسی را به اثرات آن بر شنوندگان پیوند می‌دهند. فرآیند تحول سیاسی در آلمان شرقی (۱۹۸۹-۹۰) و متعاقب آن اتحاد دو آلمان زمینه گسترده‌ای را برای تحلیل گفتمان سیاسی فراهم ساخت. طیفی از رهیافتها (عمدتاً پراگماتیک، زبان شناسی اجتماعی، زبان شناسی ادراکی) برای مطالعه تغییر واژگان سیاسی، گفتمان نمایش در آلمان شرقی سابق و تغییر در انواع متون و استراتژیهای گفتمانی بکار گرفته شده‌اند.

ج) رهیافتهای انگلیسی زبان

در اینجا هدف ما نه تنها بررسی آثار انگلیسی‌ها، آمریکاییها و استرالیاییها، بلکه آثاری از متفکرین هلندی و بلژیکی که به زبان انگلیسی چاپ می‌شوند نیز می‌باشد. برخی از زبان‌شناسان بریتانیایی (فولر، کرس، هاج، فرکلان) با تأثیر از موضع انتقادی ارول به گفتمان سیاسی، به دنبال کاربرد نتایج و تبعات زبان‌شناسی مدرن رفته‌اند. به دلیل غلبه و نفوذ مدل‌های گشتاری - زایشی، زمینه برای توصیف اشکال نحوی که دلالت‌های سیاسی - عملی در پی دارند، فراهم گردید (فولر و دیگران ۱۰۷۹). مهمتر آنکه در میان رهیافتهای بریتانیایی - استرالیایی زبان‌شناسی کارکردی هالیدی (۱۹۷۳) غالب می‌باشد. چارچوب وی امکان پیوند صورت‌زبانی به فعالیت اجتماعی و سیاسی را فراهم ساخت. اما ابزارهای گفتمان سیاسی دنیای انگلیسی‌زبان گلچینی هستند از: پراگماتیک، نظریه کنش‌های گفتاری، معنای ضمنی، زبان‌شناسی ادراکی، پدیده‌های نزاکت، تحلیل مکالمه، و تحلیل متن از دیک، (وی برای بررسی گفتمان سیاسی و نقد گفتمان نژادپرستانه در رسانه‌ها و دیگر جاها روش‌های پیشمار تحلیلی از آنجمله رهیافتهای متن، پراگماتیک، ادراکی، و روش‌شناسی قومی) را بکار می‌گیرد.

در آمریکا نقد چامسکی از سیاست خارجی آمریکا بحث انگیز و صریح بوده است. اگر چه وی به فرآیندهای گفتمان نظیر "صنعت وفاق و تبلیغات" اشاره دارد، اما برای تحلیل آنها از نظریه زبان‌شناسی استفاده نمی‌کند (چامسکی ۱۹۸۸). نقش انقلابی وی در رشته زبان‌شناسی کاربرد مستقیم برای بررسی گفتمان یا سیاست در پی ندارد. آن دسته از پژوهشگران آمریکایی که تحلیل زبان‌شناسی را برای گفتمان سیاسی بکار برده‌اند فاقد دیدگاه مارکسیستی برخی از محققین تندروی اروپایی بوده و نوعاً آثار آنها بر شکلی از ایده‌الیسم زبان‌شناختی قرار دارد. بلینگر (۱۹۸۰) از منظر اثرات اغوایی یا کژدیسه‌گی به بررسی ابزارهای زبانی می‌پردازد (که با او در این زمینه نقدان آمریکایی سخنوری هم عقیده‌اند). پیشرفتهایی که در زمینه نظریه معنایی رخ داده‌اند در مورد جنبه‌ای از گفتمان سیاسی که ذهن سخنوران و سخن‌شناسان تمام اعصار را به خود مشغول ساخته است (نقش استعاره) مفید واقع شده‌اند. در این ارتباط لاکف (۱۹۹۶) پایه‌های استعاره‌ای سیستم‌های اخلاقی محافظه‌کاران و لیبرالها در فرهنگ سیاسی آمریکا را بررسی می‌نماید.

۴- تحلیل زبان شناختی گفتمان سیاسی

الف) متون سیاسی و کارکردهای استراتژیک

وظیفه تحلیل گفتمان سیاسی مرتبط ساختن هسته رفتار زبان شناختی به تفسیر ما از سیاست و رفتار سیاسی است. در این ارتباط وجود دو مسئله امکان دارد تعجب خواننده را برانگیزد:

۱- تعریف امر سیاسی بستگی به نظر شارح دارد.

۲- کنش‌هایی متکثر و تنوعی که از طریق زبان (یا گفتمان) انجام می‌پذیرند اهداف مختلفی داشته و صرفاً به سیاست محدود نمی‌گردند (بلکه وجه اکتشافی، اطلاع‌رسانی، شوخی و ... نیز دارند). در خصوص این دو مسئله بحث فراوان است اما خود را محدود به نکات ذیل می‌نمایم.

در ارتباط با سوال اول امر سیاسی یعنی اعمال (زبانی یا غیر زبانی) که حاوی قدرت مقاومت می‌باشند. البته قدرت در میان نظریه پردازان سیاسی تعریف پذیرفته شده‌ای نداشته و ما نیز در پی حل آن نیستیم.

در قبال سوال دوم، پیوند موقعیتها و فرایندهای سیاسی با انواع و سطوح گفتمان از طریق واسطی به نام کارکردهای استراتژیک صورت می‌پذیرد. مفهوم کارکردهای استراتژیک، تحلیل‌گر را توانا می‌سازد تا بر جزیاتی که مردم بر اساس شهود حسی خود سیاست (و نه چیز دیگر) می‌نامند تمرکز کند.

ب) کارکردهای استراتژیک^۱

۱- اجبار Coercion. نمونه‌های روشن این کارکرد: کنشهای گفتمانی هستند - توسط ضمانتهای اجرایی (قانونی و فیزیکی) مورد حمایت قرار می‌گیرند: فرامین، قوانین، دستورات و ...

اما اجبار شکلهای کمتر روشنی نیز دارد و آن نقشهای گفتاری است که مردم از آن به راحتی نمی‌توانند فرار کرده یا حتی متوجه‌اش نیز نمی‌شوند، نظیر: پاسخ ناخودآگاه به سؤالات، اجابت در خواست و ... اما طریق عمل بازیگران سیاسی از کانال گفتمان عبارت است از تعیین برنامه یا دستور کار؛ گزینش عناوین در مکالمه؛ خود و دیگران را در روابط خاص قرار دادن؛ طرح مفروضاتی درباره واقعیت که شنوندگان حداقل موقتاً

جهت ادامه گفتار یا متن باید بپذیرند. قدرت را از طریق کنترل کاربرد زبان توسط دیگران - یعنی انواع و اقسام سانسور و کنترل - نیز می‌توان اعمال نمود.

۲- مقاومت، مخالفت و اعتراض: بسیاری از استراتژیهای گفتمان که توسط صاحبان قدرت برای اجبار بکارگرفته می‌شوند می‌توانند توسط قدرت مخالف نیز استعمال گردند. اما اشکال خاصی نیز برای فاقدان قدرت وجود دارد که شامل وسایل مختلف (Samizdat، شعار نویسی روی دیوار، پوستر،...) و ساختارهای ویژه زبانی (شعار، آواز، راهپیمایی، دادخواهی، تظلم،...) می‌باشد.

۳- پنهان کاری Dissimulation: کنترل سیاسی شامل کنترل اطلاعات بوده که بنابه تعریف موضوع کنترل گفتمان است. (چه بصورت کیفی یا کمی). رازداری، استراتژی جلوگیری از افراد برای دریافت اطلاعات، و برعکس سانسور جلوگیری از ارائه اطلاعات به مردم می‌باشد. در شیوه دیگر پنهانکاری اطلاعات داده شده برای نیازها یا منافع شنوندگان (و به تعبیر سیاستمداران بریتانیایی برای حقیقت) کافی نیستند. افراطی ترین وجه پنهانکاری کیفی دروغ است، اما شامل انواع انکار و طفره زبانی یا حذف ارجاع به بازیگران نیز می‌تواند باشد. خوش زبانی Euphemism اثر ادراکی داشته و به لحاظ مفهومی موجب ابهام یا تمرکز زدایی مراجع ناخواسته (اشیا و یا کنشها) می‌گردد. انواع معانی ضمنی نیز ابزاری برای انحراف توجه از نقاط رجوع مسئله ساز هستند.

۴- مشروعیت سازی و مشروعیت زدایی: بازیگران سیاسی چه به صورت افراد یا گروهها با صرف نیروی فیزیکی عمل نمی‌کنند، بجز در موارد نادر که در این صورت جای تردید است بتوان از سیاست صحبت کرد. کارکرد مورد نظر با اجبار رابطه‌ای نزدیک دارد زیرا حق اطاعت شدن یا مشروعیت را اثبات می‌کند. چرا مردم از رژیمهای با سیاستهای مختلف اطاعت می‌نمایند؟ دلایل اطاعت را به صورت گفتار صریح یا ضمنی باید به زبان آورد. تکنیکهای استعمال شده در این رابطه عبارتند از: استدلال در مورد نیازهای رأی دهندگان، اصول کلی ایدئولوژیکی، رهبری کاریزماتیک، اغراق

دربارهٔ عملکرد، و ارائه تصویری مثبت از خود. مشروعیت زدایی بدیل مشروعیت سازی بوده و دیگران (بیگانگان، دشمنان داخلی، مخالفان نهادی، مخالفان غیررسمی) باید تصویری منفی بیابند و شامل تکنیکهای کاربرد ایده‌های تفاوت، مرزبندیها، کنشهای گفتاری توهین، اتهام، عیب جویی و... می‌باشد.

چهار کار ویژه استراتژیک فوق‌الذکر به کارکردهای دیگر موجود در زندگی اجتماعی پیوند دارند. اما اگر به رفتارزبانی و دیگر رفتارهای ارتباطی برحسب چهارکار ویژه استراتژیک نگاه کنیم، یعنی بررسی سیاسی، یا سیاسی کردن رفتارهای مزبور، می‌توان گفت در قرن حاضر بدین شیوه بسیاری از عرصه‌های زندگی اجتماعی، سیاسی شده‌اند. برای نمونه، در گذشته مردم بسیاری از جوامع نسبت فرودستی یا بیماری (برحسب مورد) به خارجیها، زنان، همجنس‌بازان و افراد علیل را امری طبیعی (نه سیاسی) محسوب می‌داشتند. در صورتیکه گروهها و افراد این برجسبها را به صورت سیاسی ارزیابی می‌نمایند. و این نوع سیاسی شدن حد و حدود میان سیاست نهادی و غیر نهادی را از بین برده است.

چهار کارکرد مورد نظر را به شیوه‌های مختلف می‌توان مورد تفسیر یا تولید قرار داد. به عبارت دیگر آنها را می‌توان استراتژیهای تفسیر سیاسی دانست بدین معنا که می‌توانند توسط تحلیل‌گر بکار رفته یا تحلیل‌گر آنها را (به عنوان فرضیه) برای استراتژیهای تفسیری (ناخودآگاه) شنوندگان بکار گیرد. و تولیدی بودن آن دلالت بر نسبت آنها به صورت فرضیه با استراتژیهای گویندگان در تولید گفتمان متشجم در جامعه‌ای خاص دارد.

حال سؤال دربارهٔ چگونگی استراتژیهایی است که توسط گزینهٔ زبان اجرا می‌شوند. به این سؤال تنها با تحلیل مشارکتی جزئیات زبان شناختی می‌توان پاسخ گفت باید به یاد داشت که عنایت ما به ساختار متن، نحو و... به خاطر خود آنها نیست بلکه آنها ابزارهایی‌اند که توسط آن گویندگان و شنوندگان به صورت تعاملی معانی متنوع و پیچیده تولید می‌کنند. به عبارت دیگر هر تحلیل‌گر و محقق از آن رو به گفتار و عبارت پردازی علاقه دارد که آنها معانی به وجود می‌آورند که با دانش و ارزشهای تحلیل‌گر، محقق و خواننده سازگاری دارد. مضافاً تحلیل گفتمان سیاسی علیرغم اهمیت توصیف دقیق و قوی زبان شناختی، فعالیتی است که تحلیل‌گر نیز در آن درگیر می‌باشد.

با عنایت به وابستگی امر سیاسی به مشارکت کنندگان، عموماً جوامع گفتمانهایی را که از طریق مجموعه متون مختلف و اشکال گفتار انتقال و تبادل می‌یابند، نهادینه می‌سازند. مجموعه مورد اشاره را از دو منظر می‌توان ملاحظه کرد:

۱- متونی که از ایده‌ها، عقاید و اعمال یک جامعه یا بخشی از آن بحث می‌کنند. به عبارت دیگر در اینجا گفتمان فراسیاسی داریم.

۲- گروه دوم شامل متنهایی است که در ایجاد یا ساخت جامعه یا گروه یا حزب کم و بیش منسجم و سیاسی یا ایدئولوژیک نقش کلیدی دارند. این نوع متنها ممکن است در ایجاد و تقویت نهادهای جامعه سیاسی، یا بخشی از کل (مثلاً یک حزب سیاسی) یا در سطح فردی کارکرد داشته باشند. در این گروه تمایزات جزئی تری را نیز می‌توان ترسیم نمود:

گفتمان (داخلی یا) درون کشوری و گفتمان بین دولتی (یا سیاست خارجی و دیپلماسی)؛ گفتمان سیاسی در میان خود (گفتار، برنامه‌ریزی، تصمیم‌گیری و... سیاستمداران در میان خودشان) و گفتمان سیاسی با دیگران (ارتباط و تبادل سیاسیون با مردم). انواع متون و گفتارها با این تمایزات گفتمانی سازگاری دارند.

ج) سطوح زبان‌شناختی

در ایجاد پیوند میان کار ویژه‌های استراتژیک با تحلیل زبان‌شناختی متن و گفتار، کلیه سطوح و جوانب زبان را باید به خاطر داشت. تحلیل گره‌گفتمان سیاسی به سه عرصه ذیل باید مراجعه نماید:

۱- پراگماتیک (تعامل میان گوینده و شنونده)

۲- علم معنا (معنا، ساختار واژه‌ها)

۳- نحو (سامان درونی جملات)

وظیفه تحلیل گفتمان سیاسی اتصال گزینه‌های مشروح زبانی در این سه سطح با چهار مقوله تفسیر سیاسی یا کار ویژه‌های استراتژیک می‌باشد. برای پژوهش درباره کارکرد سیاسی گزینه‌های زبان‌شناختی دو راه وجود دارد.

اولاً، براساس سطوح کلی زبان‌شناختی می‌توان این سوال را مطرح ساخت که با کاهش آهنگ، نحو مجهول، تضادهای واژگانی و معانی فرضی، در گفتمان چه کار-ویژه

استراتژیکی انجام می‌شود؟ این چنین سوالی دانش ما دربارهٔ زبان (و فرهنگ سیاسی) را نیاز داشته و نیز می‌تواند هدف پژوهش تجربی دربارهٔ متن یا گفتار قرار گیرد. ثانیاً، می‌توان کار خود را از متون و نسخ شروع کرده و با کار برد فهم خود از زبان و فرهنگ سیاسی بین انتخابهای زبان شناختی و کارکردهای استراتژیک پیوندهایی را برقرار نمود. این مهم مترادف سوالی است که هر شهروند تحت شرایط ایده‌آل زمانی و قابلیت فکری خود می‌پرسد: چرا طرف (الف) با انتخاب خود (یا اجبار) فلان تلفظ، آهنگ، عبارت پردازی، واژه‌سازی، متن (ونه دیگر بدیلها) را بکار برده است؟^۲



پی‌نوشت

۱- برای بحث کار ویژه به آثار پاکوینسون (۱۹۶۰) و هالیدی (۱۹۷۳)^۱ و موضوع استراتژیک به هابرماس (۱۹۷۹، ۱۹۸۱) مراجعه شود.

۲- اگر چه مباحث آواشناسی و واژه‌شناسی به دلیل محدودیت فضا حذف شده‌اند اما در تحلیل گفتمان سیاسی ملاحظه دو مسئله ذیل حایز اهمیت است:

- منابع آواشناختی برای بیان سخنرانی،
- اجتماع منطقه‌ای و دسته‌ای لهجه‌های خاص ساختارهای اجتماعی و جغرافیایی جامعه سیاسی را باز تولید می‌کنند.